

رادیو سکوت

رمان

الیس آژمن

مترجم: ثمین نبی پور



نشر نون

۱۳۹۸

رمان خارجی

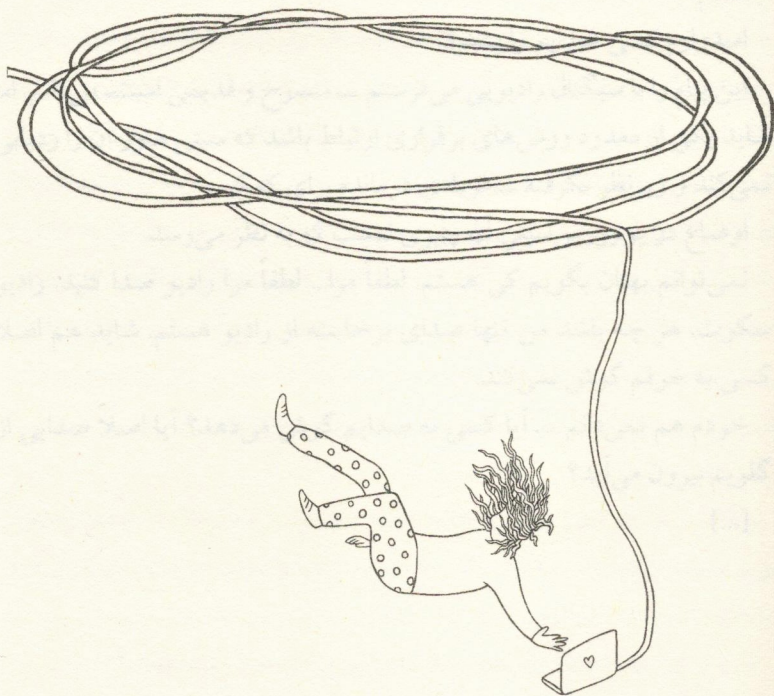
مدرسه افتتاح است.
واقعاً چرا کسی باید کار کند؟ من... من که هیچ نمی فهمم.

ام...

یک نگاه به من بینداز. صورتم را ببین.
به قیافه ام می خورد اهمیتی به مدرسه بدهم؟

نه!

«هذیان گویی پسر تنها شروع می شود.» خودکشی نوجوانی.



یونیورس سیتی، قسمت اول، آبی تیره

یونیورس سیتی

۱۰۹۹۸۲ بازدید

درمانده. گرفتار در یونیورس سیتی. کمک بفرستید.
برای خواندن متن، به پایین اسکرول کنید.

سلام.

امیدوارم کسی صدایم را بشنود.

این پیام را با سیگنال رادیویی می فرستم — منسوخ و قدیمی است، می دانم. اما
شاید یکی از معدود روش های برقراری ارتباط باشد که سیتی هنوز آن را ردیابی
نمی کند و زیر نظر نگرفته — فریادی درمانده برای کمک.

اوضاع در یونیورس سیتی آن چیزی نیست که به نظر می رسد.

نمی توانم بهتان بگویم کی هستم. لطفاً مرا... لطفاً مرا رادیو صدا کنید. رادیو
سکوت. هر چه باشد من تنها صدای برخاسته از رادیو هستم. شاید هم اصلاً
کسی به حرفم گوش نمی کند.

خودم هم نمی دانم — آیا کسی به صدایم گوش می دهد؟ آیا اصلاً صدایی از
گلویم بیرون می آید؟

[...]

آینده‌ها

کاریس لست گفت: «می‌تونی بشنوی؟» یکهو پرید جلوی من و کم مانده بود محکم بخورم بهش. هر دو روی سکوی ایستگاه قطار ایستاده بودیم. هر دو پانزده سال داشتیم و با هم دوست بودیم.

گفتم: «چی؟» چون یک گوشی هدفونم توی گوشم بود و جز موسیقی، هیچ چیز دیگری نمی‌شنیدم. فکر کنم انیمال کالکتیو^۱ بود.

کاریس خندید. زیاد پیش نمی‌آمد که او بخندد. گفت: «صدای موزیکت زیادی بلنده.» انگشتش را انداخت دور سیم هدفون و آن را کشید: «گوش کن!» بی حرکت سر جایمان ایستادیم و گوش کردیم و تک تک چیزهایی را که در آن لحظه به گوشم رسید به خاطر دارم. صدای غرش قطاری را شنیدم که تازه از آن پیاده شده بودیم. قطار از ایستگاه دور شد و به دل شهر تاخت. صدای نگهبان گیت بلیت را شنیدم که به پیرمردی توضیح می‌داد قطار سریع‌السير به مقصد سنت پانکراس به خاطر برف لغو شده. صدای گوش‌خراش ترافیک را شنیدم، صدای باد بالای سرمان، صدای سیفون دستشویی ایستگاه را و صدای «قطار ورودی به ایستگاه قطار ساعت هشت و دو دقیقه به مقصد رمزگیت.» و صدای پارو شدن برف‌ها و صدای ماشین آتش‌نشانی و صدای کاریس و ... سوختن.

برگشتیم و به شهر پیش‌رویمان خیره شدیم؛ برف گرفته و مرده. معمولاً می‌توانستیم از همین ایستگاه ساختمان مدرسه‌مان را ببینم. امروز اما ابری از دود دیدمان را مسدود می‌کرد.

کاریس پرسید: «چطوری سوار قطار بودیم و این دود رو ندیدیم؟»
«من که خواب بودم.»

۱. Animal Collective یک گروه موسیقی پاپ آمریکایی که در سال ۲۰۰۳ در بالتیمور ایالت مری‌لند تشکیل شد - م.

«من که خواب نبودم!»

«حواست نبود.»

«خب، حدس می‌زنم مدرسه سوخته و فرو ریخته.»

کاریس این را گفت و رفت روی نیمکت ایستگاه قطار بنشیند. ادامه داد:

«آرزوی کاریس هفت‌ساله یک روزی به واقعیت تبدیل شد!»

یک لحظه دیگر به دود خیره ماندم و بعد، رفتم پیش کاریس.

«فکر می‌کنی کار اون خرابکارها بوده؟»

منظورم ویلاگ نویس‌هایی بی‌نام‌ونشان بود که در یک ماه گذشته با پشتکار

تمام سرب‌سر مدرسه‌مان گذاشته بودند.

کاریس شان به بالا انداخت: «واقعاً اهمیتی نداره، مگه نه؟ نتیجه نهایی همینه.»

«خیلی هم اهمیت داره.»

درست در همین لحظه بود که واقعاً فهمیدم چه اتفاقی افتاده: «این... به نظر

جدی می‌رسه. مجبوریم مدرسه رو عوض کنیم. انگار کل ساختمان سی و

دی... فقط... ناپدید شدن.» گوشه دامنم را محکم توی مشتم گرفتم: «کمد قفل دار

من تو ساختمون دی بود. دفتر طراحی امتحان عمومی من توی کمدم بود. روزها

وقت صرفش کرده بودم.»

«ای گندش بزنی.»

به خودم لرزیدم: «چرا این کار رو کردن؟ یک‌عالمه سخت‌کوشی رو نابود

کردن. با نمره امتحان عمومی و آموزش ثانوی یک‌عالمه آدم بازی کردن. این

چیزا روی آینده خیلی‌ها تأثیر داره. اونا به معنای واقعی کلمه زندگی آدم‌ها رو

نابود کردن.»

معلوم بود کاریس به فکر فرو رفته. دهانش را باز کرد که جواب بدهد، بعد

دوباره دهانش را بست و حرفی نزد.